

**لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

هفتمین موردی که رهبری معظم از برکات و آثار مهم انقلاب برشمرده‌اند ایستادگی روزافزون در برابر قلدران و زورگویان و مستکبران جهان هست. می‌فرمایند: «سابعاً نماد پرابهت و باشکوه و افتخارآمیز ایستادگی در برابر قلدران و زورگویان و مستکبران جهان و در رأس آنان آمریکای جهان‌خوار و جنایت‌کار، روز به روز برجسته‌تر شد. در تمام این چهل سال تسلیم‌ناپذیری و صیانت و پاسداری از انقلاب و عظمت و هیبت الهی آن و گردن برافراشته‌ی آن در مقابل دولت‌های متکبر و مستکبر، خصوصیت شناخته‌شده‌ی ایران و ایرانی به ویژه جوانان این مرز و بوم به شمار می‌رفته است.» که حاصل این فرمایش که انسان این را بالعیان مشاهده می‌کند این است که علی‌رغم این که افرادی در جامعه پیدا می‌شوند که هنوز دشمن را درست نشناخته‌اند و یا مقهور پیشرفت‌های مادی و ظاهری آن‌ها شدند که خدای متعال در قرآن شریف می‌فرماید که این ظواهری که دشمنان شما دارند اهل دنیا دارند شما را نفریند. «لَا يَعْزَّزْكُمْ» ولی بعضی‌ها نسبت به این امور اغترار پیدا می‌کنند حتی کسانی که مسئولیت در این کشور داشتند جسارت می‌کردند و به ملت ایران می‌گفتند شما یک لوله‌ی آفتابه هم نمی‌توانید بسازید و داستان‌هایی که شما می‌بینید منتشر می‌شود که حتی سلطانی که خودش را سلطان ایران می‌دانست شاه ایران می‌دانست افسرهایی که می‌خواستند ابراز وجود کنند یک کارهایی را انجام بدهند قبول نمی‌کردند. برای خیلی از کارهای پیش پا افتاده و خیلی ساده هم اجازه نمی‌دادند که خود سربازان و افسران و درجه‌داران این کارها را انجام بدهند حتماً باید ... این مقهور شدن و مغلوب شدن و خود را ناچیز دیدن، و دشمنان را بزرگ پنداشتن، این‌ها نهادینه شده بود در بین مردم تقریباً؛ اما امروز برعکس هست و شما می‌بینید وقتی مسئله‌ی اصل انقلاب و اسلام پیش می‌آید علی‌رغم گلیه‌مندی‌هایی که وجود دارد و خیلی از این گلیه‌مندی‌ها هم به حق هست و درست است و صواب هست در جهات مختلف، جهات اقتصادی، جهات فرهنگی و غیر ذلک، اما چون اصل انقلاب را انقلاب الهی می‌دانند و با فطرت انسان‌ها سازگار است بحمدالله دست از دفاع و حمایت برنمی‌دارند و هر روز بر دشمنی‌شناسی بحمدالله مردم افزوده می‌شود و این یکی از آثار انقلاب هست و سرمایه‌ی بزرگی ان شاءالله برای استدامه‌ی این راه پرافتخار خواهد بود. ان شاءالله.

استدراک کنیم مطلبی را که دیروز داشتیم و آن این که نسبت به آن روایت عمر بن اذینه، روایت اولی که در آن‌جا اجازه دادن سفینه برای حمل خنزیر و خمر، که آن‌جا گفتیم اشکال اخیر این بود که این مضمون خودش قابل تصویر نیست. که چگونه می‌شود اجازه داد سفینه را و یا دانه را برای حمل خنزیر یا حمل خمر و امام علیه السلام بفرمایند لا بأس به، این اجازه درست است و حال این که ما دو چیز در باب اجازه لازم داریم که این‌جا هر دوی آن‌ها منتفی هست. یک: این که باید کسی که مالی را اجازه می‌دهد یا مالک منفعت

باشد یعنی منفعت ملک او باشد یا او مالک تصرف باشد، احد الامرین و هیچ کس مالک یک امر حرام نیست نه به معنای اول و نه به معنای دوم. و وقتی مالک نبود به هر دو معنا نمی‌تواند اجاره بدهد. پس تحقق اجاره این‌جا معقول نیست و حال این که لازمه‌ی فرمایش امام این است که این اجاره محقق شده و لایأس به.

جهت دوم که ربطی به جهت اول ندارد اگرچه بعضی تحیل کردند که این دو تا یکی هست و با هم قاطی کردند و جهت دوم این است که حالا اکل مال به باطل که ربطی به مالکیت آن‌ها ندارد. یک معیار دیگری وجود دارد و این که همه‌ی معاملات، چه بیع و چه اجاره باید اکل مال به باطل نباشد. یکی مسئله‌ی مثلاً فضولی است که چون مالک نیست فضولی می‌شود. یک مسئله معیار آخر است و آن این است که اکل مال به باطل نباید باشد. یعنی مالی که می‌گیری در مقابل یک چیز باطل نباید باشد. این یک حیثیت جدایی است، بزرگان و علما هم جدا گفتند و جدا بحث کردند. این هم در این‌جا نیست که اکل مال به باطل است. چرا؟ برای این که این مال الاجاره را صاحب سفینه در مقابل چه می‌گیرد؟ در مقابل این می‌گیرد که او حمل خنزیر کند یا حمل خمر بکند و حمل خنزیر و حمل خمر حرام است پس بنابراین ... این اشکال است. جوابی که دادیم چه بود؟ جواب این بود که خود حمل، دلیل بر حرمت آن نداریم. پس این حمل امر حرامی نیست. این جوابی بود که دادیم.

این جواب یک استدراکی لازم دارد. این ممکن است علی مسلک معروف تمام باشد این مطلب، که فلذا در کلمات بعضی از فقها هم هست که حمل خودش حرام نیست؛ ما دلیلی بر حرمت نداریم. ولی علی مسلکنا این مطلب نسبت به خمر ناتمام است. چرا؟ برای این که روایاتی داریم در کافی شریف که در آن‌جا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که لعن حامل خمر را؛ حتی حامل را هم لعن فرموده. حالا آن روایت را اشاره کنم. باب پنجاه و پنج، از ابواب مائکتسب به، حدیث سوم «و عن عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا» یعنی کلینی «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْخَمْرَ وَ عَاصِرَهَا وَ مُعْتَصِرَهَا وَ بَائِعَهَا وَ مُشْتَرِيَهَا وَ سَاقِيَهَا وَ آكِلَ ثَمَرِهَا وَ شَارِبَهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ» هم آن که دارد هم آن که به سوی او حمل می‌شود. «وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ» پس حامل را هم که البته انصراف دارد یک وقت حمل می‌کند که برود افناء کند این‌ها را، تلف کند بریزد در بیابان‌ها، او را که دیگر لعنش نمی‌کنند. به تناسب و حکم و موضوع روشن است. این دارد می‌برد تحویل مثلاً یک جایی بدهد که آن‌ها می‌خواهند بفروشند یا می‌خواهند بخورند یا امثال ذلک. این حدیث سه.

حدیث چهار ...

س: ...

ج: خود خمر را؟ قهراً وقتی لعن به ذات تعلّق می‌گیرد معنای آن این است که یعنی افعال متعلّق به او قهراً دیگر، مثل «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ» (نساء، 23) مثلاً.

س: ...

ج: نه، چون ممکن است که قدر متیقّن شما می‌گرفتید. برای این که نه این روشن بکند که همه‌ی این چیزها مقصود است باید این‌ها را ذکر بکنید.

س: ...

ج: ظاهر آن همین است دیگر، وقتی ملعونی را لعن می‌کنند ظاهر آن حرمت است. مگر قرینه‌ای بر خلاف قائم بشود. نصّ در حرمت نیست فلذا بعضی مکروهات هم لعن درباره‌ی آن‌ها وارد شده اما آن‌ها قرینه داریم. و الا قرینه اگر بر جواز نداشته باشیم ممکن است بگوییم که حرام است. حالا این‌جا عرض بکنم حدیث دوم را هم تا بعد تتمه‌ی کلام.

س: ...

ج: بله عطف کرده دیگر.

س: ...

ج: اگر وحدت سیاقی باشیم بله.

س: ...

ج: آخر کسی که کار حلال را انجام می‌دهد یا فلان کار مکروه را انجام می‌دهد ...

س: ...

ج: بله پیغمبر لعن کرده او را، یعنی دور باشی از رحمت خدای متعال. این خلاف ظاهر است. فلذا گفتیم نص نیست ولی ظاهر این است که کار مبغوضی است، کار حرامی است که دارد لعن می‌فرماید.

س: مبغوض بله ولی حرام ...

ج: حرام هم همین‌طور است یعنی در حد حرمت، مبغوضیت آن در این حد است. و الا لایستحقّ اللعن.

س: ...

ج: گفتیم انصراف دارد از این کار، یا می‌خواهد برود تلف کند یا می‌خواهد چه کند.

روایت چهارم همین باب، «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَيْمٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي الْخَمْرِ عَشْرَةَ غَارِسَهَا» غارِسها، آن که درخت انگورش را کاشته، «وَّ خَارِسَهَا وَ بَائِعَهَا وَ مُشْتَرِيَهَا وَ شَارِبَهَا وَ الْأَكِيلَ تَمْنَهَا وَ غَاصِرَهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ وَ سَاقِيَهَا»

حدیث پنجم. این دو تا حدیث از کلینی بود در کافی، حدیث پنجم از صدوق است در من لایحضره الفقیه، «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَاقِدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَزِيدٍ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبَائِهِ ع فِي حَدِيثِ الْمَتَاهِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص تَهَى أَنْ يُشْتَرَى الْخَمْرُ وَ أَنْ يُسْقَى الْخَمْرُ وَ قَالَ لَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ» لعن الله، آن‌جا لعن رسول‌الله بود این‌جا لعن خدای متعال است «لعن الله الخمر وَ غَارِسَهَا وَ غَاصِرَهَا وَ شَارِبَهَا وَ سَاقِيَهَا وَ بَائِعَهَا وَ مُشْتَرِيَهَا وَ أَكِيلَ تَمْنَهَا وَ حَامِلَهَا وَ الْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ» که حدیث مناهی البته معروف است به این که سندش تام نیست ولی حالا آن دو تا در کافی شریف هست و و مؤید به این هم

می‌شود.

خب بنابراین آن جوابی که می‌دادیم که می‌خواستیم تخلص بکنیم بگویم فی نفسه اشکال ندارد، مگر این که بیایم بگویم که... جمع بکنیم بگویم این روایت‌ها ظهور در حرمت دارد. نسبت به همه‌ی این‌ها ظهور در حرمت دارد. آن نصّ در جواز است که حضرت فرمود لایأس به. پس بنابراین می‌فهمیم که این در حد کراهت است، بنابراین آن دو اشکال مندفع می‌شود. اگر بتوانیم این جوری جمع بکنیم و بگویم این عرفیت دارد و این هم منافات ندارد چون لعن در یک معنای جامعی استعمال می‌شود نسبت به بعضی‌ها ممکن است مرخص نداشته باشد پس آن لعن می‌شود ظهور آن در همان حرمت حفظ می‌شود. نسبت به بعضی که قرینه‌ی بر خلاف داریم دست از ظهور در حرمت آن برمی‌داریم و ممکن است بگویم که کراهت دارد.

س: شدت کراهت هم می‌فهمیم.

ج: شدت کراهت هم اشکال ندارد با ... جور درمی‌آید اشکالی ندارد.

بنابراین این یک تتمه‌ای بود راجع به آن حدیث سابق.

س: ...

ج: مسلک این است که بله این دو تا حدیث چون در کافی هست ولو ضعف سند داشته باشد می‌گوییم بخاطر وجودش در کافی معتبر است.

س: ...

ج: اگر حمل کردن حرام نبود، مبعوض شارع نبود لعن چرا می‌کند رسول خدا؟

س: ...

ج: ظاهر آن این است.

س: ...

ج: آن‌ها را که جدا جدا آمد نهی فرمود، آن‌ها را لعن فرمود کسی هم که حمل دارد می‌کند ولو نمی‌خورد.

س: ...

ج: خیلی خب، ظاهر آن این است که عناوین ظهور در موضوعیت دارد نه بخاطر جهت دیگری است. عناوین ظهور در موضوعیت دارد. همین نفس الحمل، چون دارد حمل می‌کند لعن شده، چون دارد غرس می‌کند چون دارد می‌فشرد لعن شده، پس معلوم می‌شود که خود این افعال بما هو هو، نه بما أنّه مقدّمه لفعل آخر، همین است که در اصول می‌گویند همه‌جا می‌گویند عناوین ظهور در موضوعیت دارد نه در طریقیّت و مقدّمیت.

خب اما طایفه‌ی دیگری که گفتیم ممکن است که به آن استدلال بشود برای عدم وجوب منع از منکر یا دفع منکر، روایات وارده‌ی در باب پنجاه و نه، «باب جواز بیع العصیر و

العنب و التمر مِّنْ يَعْمَلْ خُمْرًا» این روایت، روایات متعدده هست بعضی از این روایات از آن استفاده می‌شود که حتی خود ائمه علیهم السلام خرماي خودشان را، نخلستان داشتند خرما داشتند که مازاد بر زندگی متعارف‌شان بود یا حتی ممکن است بعضی از این بزرگواران تجارت داشتند مثل امام صادق سلام‌الله علیه که مضاربه می‌فرمودند که خدای متعال دوست دارد که شخصی که توانایی را دارد این‌جوری نباشد و آن‌ها از همین تجارتی که می‌کردند شاید معاش‌شان را از آن اداره می‌فرمودند. می‌فرماید که ... حالا این روایات بعضی از آن‌ها این است که خود ائمه هم این کار را می‌کردند بعضی از آن‌ها این نیست. حالا مجموع این روایت پس دیگر می‌شود تقسیم‌بندی کرد آن‌ها در یک طایفه قرار داد غیر آن‌ها را در طایفه‌ی دیگر قرار داد که اگر خواستید این کار را انجام بدهید. حالا من به همین ترتیبی که در این باب ذکر شده عرض می‌کنم.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي تَصْرٍ بزنطی» که صحیح اعلائی، علاوه بر این که در کافی شریف هست سند صحیح اعلائی هست ولو سهل بن زیاد در آن هست و سهل بن زیاد محل کلام است اما عطف شده به سهل بن زیاد احمد بن محمد بن عیسی، بنابراین مشکلی ندارد. «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» امام موسی کاظم سلام‌الله علیهما «عَنْ بَيْعِ الْعَصِيرِ قَيْصِرٌ خُمراً قَبْلَ أَنْ يُقْبَضَ الثَّمَنُ» عصیر را می‌فروشد و قبل از این که ثمن را دریافت بکند خمر می‌شود. آیا الان این ثمن درست است؟ پول خمر حساب می‌شود یا پول عصیری که بعد فروخته حساب می‌شود؟ «قَالَ لَوْ بَاعَ تَمَرَةً مِمَّنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَجْعَلُهُ حَرَاماً لَمْ يَكُنْ يَذَلِكَ بِأَسْنٍ» لو باع ثمرته، انگورهای باغش را، این می‌فروشد «وَمِمَّنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَجْعَلُهُ حَرَاماً لَمْ يَكُنْ يَذَلِكَ بِأَسْنٍ» دیگر فقط خمر هم نیست يجعله حراماً، حالا یک نسخه بدل دارد خمرأ حراماً. پس بنابراین این که این روایت دلالت می‌کند بر این که انسان اگر متاعش را به کسی بفروشد که می‌داند او این متاع را با آن کار حرام انجام می‌دهد یا آن را در حرام مصرف می‌کند یا آن را به یک شکل امر حرامی تبدیل می‌کند، فرمودند اشکالی ندارد.

س: ...

ج: این روایت ... اگر اعانه هم این‌جا باشد می‌گوید اشکال ندارد. پس حمل دلیل بر دو چیز می‌تواند این روایت باشد. حالا فعلاً یکی دلیل بر این است که منع از منکر و دفع از منکر به همان بیانی که گفتیم. که امام استفسار فرمودند که این‌جا اگر تو نفروشی کسی دیگر هست که بفروشد آن را یا نه؟ مطلقاً فرمودند که این باسی در آن نیست. پس این دلیل است بر این که نه منع منکر و دفع منکر لازم نیست.

دو: برای بحث این که اعانه‌ی بر اثم حرام است یا حرام نیست هم ممکن است به این استدلال بشود که کردند آن‌جا که بله اعانه‌ی بر اثم هم اشکال ندارد.

بعد امام علیه السلام به حسب این نقل فرمود: «قَالَمَا إِذَا كَانَ عَصِيراً فَلَا يُبَاغُ إِلَّا بِالتَّغَدُّ» برای این که یک وقت این‌جوری نشود که پولی را که دریافت می‌کنی وقتی دریافت بکنی که او خمر شده، عصیر را اگر می‌فروشی نقد بفروش که دیگر به این مشکلی که تو الان گفתי مبتلا نشوی، که وقتی دریافت پول را می‌خواهی بکنی آن عصیر خمر شده باشد. این یک روایت.

روایت دوم: باز در کافی شریف هست «سَأَلْتُ عَنْ أَبِي بصیر» سند می‌رسد به ابوبصیر،

«قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع- عَنْ تَمَنِ الْعَصِيرِ قَبْلَ أَنْ يَغْلِيَ لِمَنْ يَتَّاعُهُ لِيُطْبَخَهُ أَوْ يَجْعَلَهُ حَمْرًا» عصير را قبل از این که غلیان پیدا کند و نجس بشود بنابراین که نجس می‌شود یا حرام بشود این را می‌فروشد به کی؟ «لمن يتتاعه»، یعنی کسی که بشتربه، ابتیاع به معنای خریدن است. کسی که می‌خرد او را، ليطبخه یا يجعله خمرًا، «قَالَ إِذَا يَغْتُهُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ حَمْرًا وَهُوَ خَلَالٌ فَلَا بَأْسَ» اگر آن وقتی که می‌فروشی، آن وقت هنوز خمر نشده اشکالی ندارد ولو می‌دانی که این می‌خواهد ببرد خمر کند آن را.

س: ...

ج: حالا یک بحثی است.

س: ...

ج: بله این هم یک بحثی است که حالا این روایت چرا خب؟ آن وقتی که فروخته، بعداً پولش را می‌گیرد مالک شده، این چرا می‌فرماید؟ این مطلب چه هست؟ خود این یک بحثی دارد. بر این که آیا این خودش مضمونی است که نمی‌شود قبول کرد. حالا فوقش این است که این ذیل حجت نباشد ولی صدرش که حجت است.

س: ...

ج: نه می‌گوید لمن يتتاعه، باز ترک استفسار است دیگر، حضرت نفرمود که می‌دانستی؟ نمی‌دانستی؟ این‌ها را نفرموده، هر دو صورت را می‌گیرد.

س: ...

ج: نه ندارد شک دارد شاید هم می‌داند.

س: ...

ج: بله می‌گوید آقا این یک مردی که، یک کسی که این کار را می‌کند یعنی می‌دانم این کار را می‌کند چه اشکالی دارد؟

حدیث بعدی، حدیث چهارم همین باب است که «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع- عَنْ بَيْعِ عَصِيرِ الْيَتْبِ مِمَّنْ يَجْعَلُهُ حَرَامًا فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ تَبِيعُهُ خَلَالًا فَيَجْعَلُهُ حَرَامًا فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ وَ أَسْحَقَهُ» آن می‌رود کار حرام انجام می‌دهد خدای متعال کیفرش بدهد. تو آن باغی که می‌فروشی که حلال است متاع حلالی است که داری می‌فروشی، پس این که می‌دانی او این کار را می‌کند اشکالی ندارد. پس بنابراین دفع منکر معلوم می‌شود که لازم نیست. و اعانه‌ی بر اثم هم ممکن است که استفاده کنند از این روایت که اشکالی ندارد.

س: استاد منحصر بودن را هم می‌رساند؟ اگر مورد منحصر هم باشد اشکالی ندارد؟

ج: می‌گویم دیگر، ترک استفسار دیگر.

حالا بعدی را بخوانم که دیگر آن‌جا ترک استفسار هم نمی‌خواهد. که سند آن هم سند خوبی است، در کافی شریف هم هست سند هم خوب است «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ لَهُ

كَرْمٌ» یعنی درخت مو دارد، درخت انگور دارد. «أَبِيعُ الْعَتَبَ وَ التَّمَرِ مِمَّنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَجْعَلُهُ خَمْرًا أَوْ سَكْرًا» یعنی مسکراً، مصدر به معنای اسم فاعلی هم می‌آید «فَقَالَ إِنَّمَا بَاعَهُ حَلَالًا فِي الْإِبْتَانِ الَّذِي يَجْلُ شُرْبُهُ أَوْ أَكْلُهُ فَلَا بَأْسَ بِبَيْعِهِ» این آن زمانی فروخته بوده که هنوز خمر نشده بود بیع الخمر باطل است و حرام است؛ اما این آن موقعی که فروخته، و همین که می‌داند چون فرض سائل چه هست؟ مِمَّنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَجْعَلُهُ خَمْرًا، می‌فرماید اشکالی ندارد. پس دلالت واضح، سند هم سند تام، صحیح است باز این سند صحیح است.

س: ...

ج: احسنتم، حالا این اشکال اخیری که گفتیم ممکن است شاید همین باشد.

بعدی: می‌فرمایند که، روایت بعدی که باز آن هم در کافی شریف هست، «قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعَصِيرِ فَقَالَ لِي كَرْمٌ وَ أَنَا أَغْصِرُهُ كُلَّ سَنَةٍ وَ أَجْعَلُهُ فِي الدَّانِ» یعنی در خمره، «وَ أَبِيعُهُ قَبْلَ أَنْ يَغْلَى قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ فَإِنْ عَلَى فَلَا يَجْلُ بَيْعُهُ ثُمَّ قَالَ هُوَ ذَا نَحْنُ بَيْعُ تَمَرَاتٍ مِمَّنْ نَعْلَمُ أَنَّهُ يَصْنَعُهُ خَمْرًا» نحن، این نحن هم یعنی ما ائمه، نه أنا، «نَحْنُ بَيْعُ تَمَرَاتٍ مِمَّنْ نَعْلَمُ أَنَّهُ يَصْنَعُهُ خَمْرًا» پس بنابراین اگر نهی از دفع منکر، دفع منکر لازم بود چطور حضرت به چنین آدمی می‌فروشدند؟ و اگر اعانه‌ی بر اثم حرام بود چطور اهل بیت به او می‌فروشدند؟ این هم ...

س: ...

ج: قصد ندارم ولی می‌دانم که این جور دارد می‌شود.

روایت بعدی آن را باز نمی‌خوانم، روایت بعدی آن را می‌خوانم، روایت بعدی هم باز دلالت دارد ولی حالا بخوانم چون ... «قال سأل ...

س: ...

ج: مِمَّنْ نَعْلَمُ، مگر گفته به علم غیب می‌دانیم؟ مِمَّنْ نَعْلَمُ.

س: ...

ج: نه، آن ممکن است که کسی بگوید بابا ... ببینید ظالم است. طاغوت باشد، ظالم باشد، جائر باشد ممکن است بگوییم بله اعانه‌ی بر آن ممکن است، حتی آن اعانه هم نباشد، حتی حب بقاء او باشد. ولی این مال آدم‌هایی است که گناه‌های معمولی می‌کنند.

س: ...

ج: شما بر نمی‌تابید این روایت‌ها را مثل این که؟

«قَالَ: سَأَلَ يَعْقُوبُ الْأَحْمَرُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ إِنَّهُ كَانَ لِي أَخٌ وَ هَلَكَ وَ تَرَكَ فِي حَجْرِي يَتِيمًا» برادری داشتم فوت شده یک یتیمی دارد که برای من آن یتیم را گذاشته که در دامن من دارد بزرگ می‌شود «وَ لِي أَخٌ يَلِي صَيْعَةً لَنَا» یک برادر دیگری داریم، آن یک زمینی داریم که آن زمین را روی آن کشاورزی می‌کند مثلاً باغداری می‌کند «هُوَ بَيْعُ الْعَصِيرِ مِمَّنْ يَصْنَعُهُ خَمْرًا» آن برادر این کار را می‌کند. «وَ يُؤَاجِرُ الْأَرْضَ بِالطَّعَامِ» زمین هم اجاره می‌دهد در مقابل این که گندم مثلاً می‌گیرد و این چیزها را می‌گیرد یعنی مال

الاجاره‌اش را این چیزها قرار داده. «إِلَى أَنْ قَالَ» حالا سؤالش این بود که این درآمد این برادر که بخشی از آن، این زمین، زمین اشتراکی و این درآمد بخشی از آن می‌شود برای این یتیم، آیا من می‌توانم آن پول سهم آن را بگیرم؟ حلال است این یا نه؟ «فَقَالَ أَمَّا بَيْعُ الْعَصِيرِ مِمَّنْ يَصْنَعُهُ حَمْرًا فَلَا بَأْسَ خُذْ تَصِيبَ الْيَتِيمِ مِنْهُ» سهم یتیم را بگیر و خرج آن یتیم بکن، اشکالی ندارد.

روایت بعد: «سئل» این صحیحی رفاعه است، صحیحی رفاعه بن موسی «قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا خَاصِرٌ عَنْ بَيْعِ الْعَصِيرِ مِمَّنْ يُحْمَرُّهُ فَقَالَ خَلَّالٌ أَلَسْنَا نَبِيعُ تَمْرَتَا لِمَنْ يَجْعَلُهُ شَرَابًا خَيْثًا» این دلالت می‌کند بر این که این چیز واضحی هم کأن بوده. که بله آن‌ها می‌دانند، می‌گویند مگر تو نمی‌دانی؟ این دیگر سؤال کردن ندارد. می‌گوید امام معصوم دارد این کار را می‌کند. «أَلَسْنَا نَبِيعُ تَمْرَتَا لِمَنْ يَجْعَلُهُ شَرَابًا خَيْثًا» ...

س: ...

ج: چه تقیه‌ای بوده؟ ...

بعد روایت بعدی که این هم دیگر آخرین روایتی که این‌جا می‌خوانیم، که حالا دل آقا هم خوش باشد که این‌جا یک چیزی حضرت فرموده که «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ بَيْعِ الْعَصِيرِ مِمَّنْ يَصْنَعُهُ حَمْرًا فَقَالَ يَعْهُ» که یعه این‌جا هست ظاهراً بیعه درست است همان‌طور که در بعضی نسخ دیگر هم هست «بِيعُهُ مِمَّنْ يَطْبُخُهُ أَوْ يَصْنَعُهُ خَلًّا أَحَبُّ إِلَيَّ وَ لَا أَرَى بِالْأَوَّلِ بَأْسًا» این که به آدم‌های دیگر بفروشی این پیش من محبوب‌تر است. ولی اولی هم اشکالی ندارد، حرام نیست که به همان بفروشیم که خمر درست می‌کند. ولی این هم دلالت نکرد پس این هم به این که ... فرمود که محبوب‌تر پیش من این است که به آن‌ها بفروشی. این روایاتی است که به آن استدلال شده برای این که اولاً اعانه‌ی بر اثم در آن باب، برای این که اعانه‌ی بر اثم حرام نیست. به این روایات استدلال شده در بحث ما هم به روایات ممکن است استدلال بشود که منع از منکر و دفع از منکر واجب نیست به ترک استفساری که در این روایت و روایت سابقه گفتیم.

حالا این‌جا دو تا بحث است یکی این که اصلاً این روایات فی نفسه حجت است یا حجت نیست؟ دو: این که اگر حجت باشد حالا استدلال بر مقام درست است یا درست نیست؟

دو نظر فقهی این‌جا وجود دارد. بعضی می‌فرمایند که این روایات باید يُرَدَّ عَلَیْهَا إِلَى أَهْلِ عَلَيْهِمُ السَّلَام، این روایات مضمون آن با عقل، با کتاب، با سنت مخالفت دارد. بنابراین قابل اخذ نیستند این روایات. بنابراین این‌ها باید ... به این روایات نمی‌شود عمل کرد. یکی از کسانی که این مطلب را فرموده‌اند مرحوم امام قدس سره هستند. و تلك الروایات، در مکاسب محرمه «و تلك الروایات بما أُنْهِيَ مَخَالَفَةُ لِلْكِتَابِ وَ لِاتِّعَاذِنَا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعِدْوَانِ وَ السُّنَّةِ الْمُسْتَفِضَةِ» که همان روایات مستفیضه‌ای که بود راجع به خمر و این‌ها و غیر این‌ها «و بما أُنْهِيَ مَخَالَفَةُ لِحُكْمِ الْعَقْلِ كَمَا تَقَدَّمَ وَ بِمَا أُنْهِيَ مَخَالَفَةُ لِرَوَايَاتِ نَهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ بَلْ بِمَا أُنْهِيَ مَخَالَفَةُ لِأَصُولِ الْمَذْهَبِ» نه فقط با فروع دین مخالف است با اصول مذهب هم مخالف است. چرا؟ «و مخالفةً لِقِدَاسَةِ سَاحَةِ الْمَعْصُومِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ إِنَّ الظَّاهِرَ مِنْهَا أَنَّ الْأُئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانُوا يَبِيعُونَ تَمْرَهُمْ مِمَّنْ يَجْعَلُهُ خَمْرًا وَ شَرَابًا خَيْثًا وَ لَمْ يَبِيعُوهُ مِنْ غَيْرِهِ وَ هُوَ مِمَّا لَا يَرْضَى بِهِ الشَّيْعَةُ الْأَمَامِيَّةُ كَيْفَ وَ لَوْ صَدَرَ هَذَا الْعَمَلُ مِنْ أَوَاسِطِ النَّاسِ كَانَ يُعَابُ عَلَيْهِ» یک آدم معمولی هم این کارها را بکند مردم عیب‌جویی از او می‌کنند که این چه آدمی است؟ «فَالْمُسْلِمُ بِمَا هُمْ مُسْلِمٌ وَ الشَّيْعِيُّ بِمَا هُوَ كَذَلِكَ يَرَى

هذا العمل قبيحاً مخالفاً لرضى الشارع و كيف يُمكن صدوره من المعصوم عليه السلام» بعد می‌گویند که اگر احتمال بدهید که شاید یک مصلحتی بوده می‌فرمایند که «و احتمال أن يكون البيع مشتملاً على مصلحةٍ غالبيةٍ أو تركه على مفسدةٍ كذلك» که «توجب الجبران و معه لاقبح فيه و لعلّ القبح في ترك فاسدٍ فإنّه مع کمال بُعده في نفسه و البطلان، لأنّ في مثل تلك العناوين الاعتبارية ليست مصلحة ذاتية لاتصلّ اليها العقول» بنابراین این به این بیان می‌گویند این روایت ولو علی کثرتها و لو در کافی شریف هم آمده ولی مخالفه لحکم العقل، چرا؟ چون در صفحه‌ی 129 از این چاپی که من دارم چاپ اول طاهراً مکاسب محرمه‌ی ایشان باشد «حکم العبد بقبح الاعانة الغير على معصية المولا و اتیان مبغوضه و كما أنّ اتیان المنکر قبيح عقلاً و کذا الامر به و الاغراء نحوه قبيح كذلك تهیئة اسبابه و الاعانة على فاعله قبيح عقلاً موجبٌ لإستحقاق العقوبه و لهذا كانت القوانين العرفیه متکفلة لجعل الجزاء على مُعين الجرم و إن لم یکن شریکاً فی اصله فلو أعان احدُ السارق على سرقة بهیئِ اسبابه و ساعده فی مقدماته یكون مجرمّاً فی نظر العقل و العقلاء و فی القوانين الجزائية» تا آخر کلام‌شان که مفصّل است. که این‌ها هی توضیح می‌دهند و برای آن ذکر می‌کنند. پس هم مخالف عقل است هم چه است. بنابراین این اشکالی است که به این استدلال به این روایات می‌شود آیا می‌توانیم جواب بدهیم یا نه؟ ان شاءالله فردا.

و صلى الله على محمد و آل محمد.